امیرمؤمنان

قال الله تبارک و تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ‏ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ‏ وَ كُونُوا مَعَ‏ الصَّادِقِينَ‏» (توبه: 119).

ایجاد انگیزه

ایام شهادت مولی‌الموحدین، یعسوب الدین، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه أفضل التحیة والثَّناء است. دیشب چشمانی از پلک زدن ایستاد و از دیدن متوقف شد که هیچ شبی را تا به صبح آرام نیارمید و نخوابید. دیشب چشم‌هایی از گردش و حرکت متوقف شد که از خوف خدا هر شب اشک ریخته بود. دیشب ضربان قلبی متوق شد که مملو از معرفت بود، مملو از محبت و عشق به خدا بود. دیشب زبانی از گفتن و از نطق و از سخن گفتن متوقف شد که آفریدگار فصاحت و بلاغت بود. دیشب دستی از نوشتن و تحرک متوقف شد که نامه‌ها و پیام‌هایش در تاریخ ماندگار، و برای همگان الگوست. دیشب پیکری میان خاک رفت و پیکری از میان جامعه رخت بربست که به نقل شیخ مفید صدها زخم بر بدنش بود، هیچ جای سالمی بر بدن امیرالمؤمنین نبود، همه جای بدن بر اثر جنگ‌ها و مبارزات زخم بود، چون سابق مدال نبود افسران و درجه‌داران با رتبه‌های نظامی بالا نمی‌رفتند بلکه مدال زخمِ در جنگ‌ها بود؛ یعنی هر کس در جنگ چه قدر مبارزه کرده و چه قدر زخم برداشته است. امیرالمؤمنین بیشترین زخم را بر بدن داشت، این پیکر دیشب در میان خاک و گل نهان شد. دیشب اندیشه‌ای، فکری، قلبی، نبضی، چشمی و دستی از تحرک ایستاد که دنیایی از کرامت و عظمت و ابهت بود. و بالاخره دیشب شخصیتی از میان جامعه رفت که خودش فرمود: «غَداً تَرَوْنَ‏ أَيَّامِي‏ وَ يَكْشِفُ‏ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ سَرَائِرِي‏»؛ شاید آیندگان بیایند که قدری مرا بشناسند! «و تَعْرِفُونِّي‏ بَعْدَ خُلُوِّ مَكَانِي‏» (الکافی، ج 1، ص 229؛ بحارالانوار، ج 42، ص 209؛ نهج‌البلاغه، خطبه 149) باید آیندگان بیایند که من نباشم، آن‌ها بنشینند تحلیل کنند تا مرا بشناسند ولی در زمان خودم مرا نشناختند. دیشب به آرزویی رسید که بارها فرموده بود: «لَقَد مَلَأتْ قَلبی قبح» (الکافی، ج 5، ص 4؛ بحارالانوار، ج 34، ص 64؛ نهج‌البلاغه، خطبه 27). قلب علی را به درد آوردید. قلب علی را پر از مصیبت کردید، و «لَوَدِدْتُ‏ أَنَ‏ اللَّهَ‏ فَرَّقَ‏ بَيْنِي‏ وَ بَيْنَكُمْ» (نهج‌البلاغه، خطبه 116)؛ آرزو می‌کنم خدا بین من و شما جدایی بیندازد و مرا از شما بگیرد. فرمود: «لَوَدِدْتُ‏ أَنِّي‏ لَمْ‏ أَرَكُمْ‏ وَ لَمْ‏ أَعْرِفْكُمْ‏ مَعْرِفَةً لَوَدِدْتُ‏ أَنِّي‏ لَمْ‏ أَرَكُمْ‏ وَ لَمْ‏ أَعْرِفْكُمْ‏ مَعْرِفَةً» (الکافی، ج 5، ص 4؛ بحارالانوار، ج 34، ص 64؛ نهج‌البلاغه، خطبه 27)؛ کاش علی نه شما را می‌دید، و نه بعضی از شما را می‌شناخت و نه بعضی از شمایی را که به او پشت کردید، می‌شناخت. فرمود: «أین تذهبون» و «أنّی تُؤفکون»؛ کجا رفتید؟ چه کردید؟ اسلام و جایگاه اسلام را از مهبط اصلی آن جابه‌جا کردید! فرمود: کاش معاویه یارانی که دارد ده تا از شما رااز من بگیرد و یکی از آن‌ها را به من بدهد. آن‌ها در باطلِ خودشان محکم‌ترند. از بعضی از شماها در حق خودتان. البته این به معنای این نبود که امام علی علیه السلام واقعیت‌ها و یاران حقیقی را فراموش کند. نه، گاهی می‌فرمود: «أَيْنَ‏ عَمَّارٌ وَ أَيْنَ ابْنُ التَّيِّهَانِ وَ أَيْنَ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ؟» خوبانی هم داشتند که نیستند؛ عمار نیست، خُذَیمه نیست، ابن تیهان نیست.

متن و محتوا

اگر فقرا، ثروتمندی را رها کنند و درِ خانه‌ی او را نزنند این فقرا هستند که ضرر می‌کنند، به ثروتمندی ضرری وارد نمی‌شود و این فقرا هستند که ضرر می‌کنند، به ثروتمند ضرری وارد نمی‌شود و این فقرا هستند که دارایی ثروتمند محروم شده‌اند. اگر عالمی در خانه حبس شد و شاگردان به کلاس درسش نرفتند، مردم به محضرش نرفتند، و او را تنها گذاشتند، این شاگرد است که ضرر می‌کند، علم عالم که کاهش نمی‌یابد. اگر مدیری عزل شد، بعد مدیریت و سیاستش نادیده گرفته شد، این مردم هستند که از آن مدیریت محروم می‌شوند. آن مدیر از مدیریتش کاسته نمی‌شود. بالاخره اگر امام و حجت خدا خانه‌نشین شد، مردم محروم می‌شوند. محرومیتی که هنوز هم ادامه دارد. محرومیتی که بیست و پنج سال نور خدا، بیست و پنج سال عَلَم علم، بیست و پنج سال مظهر دانش، نشست و نظاره‌گر بود در حالی که استخوان در گلو و خار در چشم داشت. اسلام را برگرداندند و آن برگرداندن به همان بیست و پنج سال اکتفا نشد، یک صفر هم به آن اضافه شد، دویست و پنجاه سال؛ یعنی از یازده هجری تا دویست و شصت هجری طول کشید. مردم از نور یازده امام آن‌گونه که باید استفاده نکردند. چرا باید مدیریت جامعه با متوکل باشد و امام جواد بیست و پنج ساله زهر بنوشد و از میان جامعه برود؟! چرا باید مدیریت جامعه با معتمد و معتزّ خبیث باشد و امام عسگریِ بیست و هشت ساله در اوان جوانی زهر بنوشد و به شهادت برسد؟! این مردم بودند که محروم شدند و این محرومیت تا امروز هم ادامه دارد. امروز هم مدرسه‌ی خلفا، مکتب خلفا و مکتب صحابه در مقابل مکتب اهل بیت عَلَم شده است. امروز هم اجازه‌ی رشد، اجازه‌ی فهم و اجازه‌ی استفاده از مکتب اهل‌ بیت را در بسیاری از کشورها به مردم نمی‌دهند. نمی‌گذارند آثار و نوشته‌های اهل‌بیت را ببینند.

دکتر عبدالمنعم حسن

دکتر «عبدالمُنعم حسن» دانشمند اهل سنت که شیعه شده، در سال‌های اخیر کتابی نوشته است، به نام «بنور فاطمه اهتدیت»؛ یعنی فاطمه من را شیعه کرد، با نور زهرا من هدایت شدم. در آن کتاب می‌گوید: من روزنه و دریچه‌ای برای شناخت شیعه نداشتم و شیعه را مانند هندوها و فرقه‌های مشرک می‌دانستم اما سه چیز مرا با شیعه آشنا کرد: 1- فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و مظلومیتش، 2- دعاهای صحیفه‌ی سجادیه‌ی امام سجاد علیه السلام ، 3- انقلاب کربلا و عاشورا و امام حسین علیه السلام. وی می‌گوید: من قبلاً بر ضد شیعه کتاب می‌نوشتم. اما حالا آمده این کتاب را نوشته: «بنور فاطمه اهتدیت»

یاسین بدرانی

یاسین بدرانی کتابی به نام «یا لَیتَ قَومی یعلمون» نوشته است، این همان حرفی است که حبیب نجّار زد؛ وقتی مردم هجوم آوردند تا پیروان عیسی را کتک بزنند و به شهادت برسانند، گفت: «یا لَیْتَ قَوْمِي یَعْلَمُونَ»، ای مردم، کاش می‌فهمیدید چه کاری می‌کنید؟! چه کسی را دارید از صحنه خارج می‌کنید؟! با چه کسی درافتاده‌اید؟! علیه چه کسی حدیث جعل می‌کنید؟! چه کسی را دارید از جامعه، از میان مردم و از میان جوان‌هایتان کنار می‌زنید؟! چرا نباید دنیای اسلام با توسل، با تبّرک، با نور اهل‌بیت با نهج‌البلاغه، با صحیفه‌ی سجادیه آشنا شود؟! یاسین بدرانی در کتاب «یا لیتَ قومی یعلمون» می‌نویسد: من از قرآن به اهل بیت رسیدم، فقط قرآن مرا هدایت کرد. این نویسنده می‌گوید که من در قرآن و معانی آن تفکر کردم، لذا قرآن مرا به اهل بیت رهنمون کرد.

ابوشریف مصری

شخص دیگری به نام ابوشریف مصری که شیعه شده، می‌گوید: علت شیعه شدن من این است که روزی دلم‌گرفته بود، موج رادیو را می‌چرخاندم تا ببینم کسی موعظه‌ای می‌کند، همین‌گونه که موج رادیو را می‌چرخاندم نمی‌دانم کدام رادیو بود، دیدم خطیبی دارد سخنرانی می‌کند، بعدها فهمیدم «عبدالزهرا‌ء أبی» سخنران معروف عراقی بود. شروع کرد از فدک،‏ از مظلومیت زهرا، از حمله‌ی به بیت و مصائب و رنج‌های زهرا علیها السلام بی‌اختیار اشکم جاری شد و این زمینه‌ی تحقیق من شد و بعد از تحقیق به تشیع گرویدم.

دکتر حسن شحاطه

بعضی‌ها نیز زمینه را برای خودشان ایجاد کردند از جمله دکتر حسن شحّاطه، او از شخصیت‌هایی است که به شیعه گرویده و تشیع را پذیرفته است. ایشان می‌گوید: من وقتی آمدم مراسم پانزده خرداد را در تهران و در مرقد امام دیدم، به مترجم گفتم این مردم که به سینه می‌زنند چه می‌گویند؟ او ترجمه‌ی عربی کرد و گفت: معنایش این است می‌گویند امام، ما تو را تنها نمی‌گذاریم، ما اهل کوفه نیستیم که تو تنها بمانی. می‌گوید از این جمله در ذهنم جرقه‌ای زده شد که چگونه مردم امیرالمؤمنین را تنها گذاشتند! چگونه اهل بیت را تنها گذاشتند! تحقیق و بررسی کردم و به تشیع گرویدم. مکتب اهل بیت مکتب نورانیت است. مکتب رشد و ترقی و هدایت است. جوان‌های ما در این زمینه تحقیق کنند. امروزه موج حمله علیه شیعه به وسیله‌ی کتاب‌ها، آثار و شبهات زیاد است.

ما دو گونه شبهه داریم؛ یک شبهه، شبهه‌ی ابتدایی است، اما یک شبهه شبهه‌ی مخرب است. شبهه عیبی ندارد انسان در ذهنش سؤالی پیش می‌آید مثلاً در رابطه‌ با علم غیب ائمه، درباره‌ی موضع‌گیری ائمه علیهم السلام لذا می‌آید می‌پرسد و بررسی می‌کند. اما این کاری که امروزه در جهان اسلام در آثار سَلَفی‌ها و وهّابی‌ها دارد منتشر می‌شود، و یا در شبکه‌ها و شهرهای مرزنشین ما پخش می‌شود، و برای آن‌ها هزینه‌های سنگین و گزافی هم پرداخت می‌شود، این‌ها شبهه نیست، شبهه‌افکنی است. این‌ها ذهن را مشوش کردن است. این‌ها نورانیت نیست. به یکی از این عزیزان گفتم: چرا کتاب‌های ما در کتابخانه‌های شما نیست؟ چرا آثار ما در کتابفروشی‌های شما نیست؟ بگذارید مردم آشنا شوند. چرا نهج‌البلاغه در گیشه‌ها نیست؟ چرا صحفیه‌ی سجادیه نیست؟ چرا تفسیر گرانسنگ و عالی المیزان نیست؟ چرا شما در کتاب‌های ما می‌گردید و یک سری روایات ضعیف و مطالبی که همه‌ی دین‌ها و همه‌ی مکاتب دارند، پیدا می‌کنید و ایجاد شبهه می‌کنید؟ چه کسی گفته همه‌ی روایات «بحارالانوار» مورد تأیید است؟ بحارالانوار یک دایرة المعارف است. نمی‌شود هر کسی آن را باز کند و آن‌ها را برای مردم نقل کند. «بحار» فن می‌خواهد، علم رجال می‌خواهد، «بحار» کسی را می‌خواهد که روایات ضعیف را تشخیص دهد. بعضی اوقات ممکن است در بحار روایات غیرقابل قبول و منافی با قرآن و بعضی از منابع باشد. بنای مرحوم مجلسی(ره) بر جمع آوری روایات صحیح نبوده است، بنای او بر دایرة المعارف بوده است، او می‌‌خواسته همه‌ی روایات را جمع کند، لذا شناخت روایات علم فن می‌خواهد. حال کسی می‌آید یک روایتی را که ضعیف است عَلَم می‌کند! چرا روایات «کافی شریف»، «من لایحضره الفقیه» و کتب صحیح شیعه را نمی‌گویید؟! چرا آثار گرانسنگ شیعه، تفاسیری مثل المیزان را مطرح نمی‌کنید؟! این محرومیت است، این مظلومیت است. من در سیمای جمهوری دیدم که یکی از این شخصیت‌های یمن که خودش علیه شیعه کتاب نوشته، می‌گفت: هنوز کتاب‌های من در بازار است، آن‌ها را جمع نکرده‌اند، خود من علیه شیعه کتاب می‌نوشتم، بعد آمدم تأمل و بررسی کردم و شیعه شدم. او کتابی در دفاع از تشیّع نوشته است. ایشان خودش می‌گفت که حدیث منزلت را این قدر بد معنا کرده‌اند که برای ما یک حدیث پیش پا افتاده‌ای شد. حدیثی که صحیح است و در منابع مختلف اهل سنت است. این حدیث چه می‌خواهد بگوید؟ «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله و سلم أَنْتَ‏ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ‏ مِنْ مُوسَى‏» (الکافی، ج 8، ص 106؛ مستدرک، ج 18، ص 366؛ بحارالانوار، ج 37، ص 259). هارون چه نسبتی با موسی داشت؟ مگر وزیر و وصی موسی نبوده است؟ ایشان با این که از اساتید دانشگاهی هم هستند، می‌گفت آن قدر این حدیث را برای ما بد معنا کردند و شبهه ایجاد کردند که از این حدیث رد شدیم، از حدیث «سفینه» رد شدیم، از حدیث «اَمان» رد شدیم. اهل بیت من سفینه‌اند، اهل بیت من امانند، اهل بیت من نجومند. پیغمبر این قدر این سخنان را فرمود که آن‌ها را نهادینه کرد. یکی دو تا نیست که بشود انکار کرد. ایشان می‌فرمود جرقه‌ی شیعه شدن من که وهّابی بودم این شد که یک روز فکر کردم، در مدینه خانه زیاد بود که بعد از رحلت پیغمبر با خلفا بیعت نکردند، - خیلی‌ها بودند که در خانه نشستند و بیعت نکردند؛ سلمان، ابوذر، مقداد، ابورافع، شاید عباس عموی پیغمبر، حداقل ده دوازده نفر بودند، در بعضی منابع نام برده شده‌اند، نه تنها بیعت نکردند بلکه مخالفت هم کردند. –گفت با خودم نشستم فکر کردم که چرا به خانه‌ی عباس حمله نکردند؟! چرا به خانه‌ی سلمان حمله نکردند؟! اگر مسجد نیامدن و بیعت نکردن جرم بود، سلمان هم این جرم را داشت! عمار هم این جرم را داشت، ابورافع هم نیز این جرم را داشت، ابان بن سعید نیز این جرم را داشت، سعید بن عاص نیز این جرم را داشت. پس این مسأله، صرف مسجد نیامدن و بیعت نکردن نبود. بعد می‌گفت من بررسی کردم دیدم همیشه سردمداران اولین نوک حمله‌شان به حاکمان حق است. وقتی می‌بینند کسی حق است و آن حق باید حذف شود، به خانه‌ی او حمله می‌کنند، او را ترور می‌کنند، او را تبعید می‌کنند. او را از صحنه خارج می‌کنند. علت حمله به بیت زهرای مرضیه علیها السلام حتی نفس حمله –اگر بقیه‌ی مسائلش را هم قبول ندارند –دلیلش همین است. چون دیدند ایشان وصیّ بر حق است و باید از صحنه خارج شود. سلمان و ابوذر را می‌شوند به گونه‌ی دیگری از صحنه خارج کرد؛ لذا سراغ احراق بیت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند. این بحثی را که با این مقدمه بیان کردم یعنی محرومیت، نتیجه‌اش محرومیت جامعه شد، نتیجه‌اش غیبت امام زمان شد، نتیجه‌اش حفظ آخرین ذخیره‌ی الهی شد. فرمود: «وَلَکِنْ حَجَبَهُ سُوءُ أَعْمَالِکُمْ» (بحارالانوار، ج 53، ص 321)، چرا من آخرین ذخیره‌ام را بفرستم تا مردم با آن مثل یازده ذخیره‌ی دیگر برخورد کنند؟ آن‌قدر او را در پس پرده‌ی غیبت نگه می‌دارم تا این جامعه صلاحیت پیدا کند و رشد پیدا کند. آن قدر او را نگه می‌دارم تا زمینه‌ی ظهور آخرین وصی و آخرین حجت الهی فراهم شود. علت این محرومیت امروز همچنان باقی است.

امیرمؤمنان علیه السلام چه نوع جامعه‌ای می‌خواست که پیدا نکرد؟

بحث را با یک سؤال آغاز کنیم؛ آقاجان، امیرالمؤمنین، شما چگونه جامعه‌ای را می‌خواستید که پیدا نکردید؟ چه مردمانی می‌خواستید که نبودند؟ چه کسانی را می‌خواستید که فرمودی: خدایا، ببین من و این‌ها فاصله بینداز، این‌ها به درد من نمی‌خورند. چه مردمانی را می‌خواستید که فرمودی: خدایا کاش من این‌ها را نمی‌شناختم و نمی‌دیدم. خدایا، این‌ها قلبم را پر از درد کردند. شما را به حکمت 289 نهج‌ البلاغه ارجاع می‌دهم در آن جا امیرالمؤمنین یک بیانی دارد که خیلی زییاست. این بیان باید در کوچه‌ها، خیابان‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز شیعی تابلو شود. بگویند ای مردم دنیا، امیرالمؤمنین علیه السلام یک چنین جامعه‌ای می‌خواست که پیدا نکرد، امام زمان نیز یک چنین جامعه‌ای می‌خواهد. چون فرق نمی‌کند امام امام است، امت هم امت امام است، همه‌ی ائمه نور واحدند، جامعه‌ای که امیرالمؤمنین می‌خواست و نیافت، جامعه‌ای که امام حسین می‌خواست و نیافت، -نیافتن که می‌گویم منظور عموم مردم است؛ والّا هفتاد،، هشتاد تا صد نفر پایش ایستادند. در کنار امیرالمؤمنین یک عده افراد خاص ایستادند؛ مثل عمار، ابوذر و سلمان اما بحث ما عموم جامعه است. –در حکمت 289 نهج البلاغه، این جامعه را با ده، دوازده صفت معرفی کرده است و در اینجا چند مورد را بیان می‌کنیم. جالب این جاست وقتی حضرت آن‌ها را می‌شمارد، می‌فرماید: مردم، بر شما باد این اخلاق؛ «فَعَلیْکُمْ بِهَذِهِ الْخَلائِقِ»، بر شما باد به این ویژگی‌ها، «فَالْزَمُوهَا وَ تَنَافَسُوا فِیهَا»، بشتابید به این صفاتی که منِ علی آن‌ها را می‌شمارم، در آن‌ها مسابقه بگذارید. تنافس یعنی «مسابقه»، با هم مسابقه بگذارید به آن‌ها برسید. بعد آقا تخفیف داده است، می‌فرماید: اگر نمی‌توانید «فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِیعُوهَا»؛ اگر توان ندارید همه‌ی این صفات را کسب کنید «فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِیلِ خَیْرُ مِنْ تَرْکِ الْکَثِیر» (كَانَ‏ لِي‏ فِيمَا مَضَى‏ أَخٌ فِي اللَّهِ وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ وَ كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَ لَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ وَ كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً فَإِنْ قَالَ بَذَّ الْقَائِلِينَ وَ نَقَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ وَ كَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعَفاً فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثُ غَابٍ وَ صِلُّ وَادٍ لَا يُدْلِي بِحُجَّةٍ حَتَّى يَأْتِيَ قَاضِياً وَ كَانَ لَا يَلُومُ أَحَداً عَلَى مَا يَجِدُ الْعُذْرَ فِي مِثْلِهِ حَتَّى يَسْمَعَ اعْتِذَارَهُ وَ كَانَ لَا يَشْكُو وَجَعاً إِلَّا عِنْدَ بُرْئِهِ وَ كَانَ يَقُولُ مَا يَفْعَلُ وَ لَا يَقُولُ مَا لَا يَفْعَلُ وَ كَانَ إِذَا غُلِبَ عَلَى الْكَلَامِ لَمْ يُغْلَبْ عَلَى السُّكُوتِ وَ كَانَ عَلَى مَا يَسْمَعُ أَحْرَصَ مِنْهُ عَلَى أَنْ يَتَكَلَّمَ وَ كَانَ إِذَا بَدَهَهُ أَمْرَانِ يَنْظُرُ أَيُّهُمَا أَقْرَبُ إِلَى الْهَوَى فَيُخَالِفُهُ فَعَلَيْكُمْ بِهَذِهِ الْخَلَائِقِ فَالْزَمُوهَا وَ تَنَافَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِيعُوهَا فَاعْلَمُوا أَنَّ أَخْذَ الْقَلِيلِ خَيْرٌ مِنْ تَرْكِ الْكَثِير (نهج البلاغه، حکمت 289))؛ اگر همه‌ی آن‌ها را نمی‌توانید، پس بعضی از آن‌ها را داشته باشید، بهتر از این است که هیچ کدام از این‌ها را نداشته باشید.

آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

فرمود: مردم، اولاً: «تَنَافَسُوا» مسابقه بگذارید، بشتابید که این صفات را پیدا کنید، اگر نتوانستید همه را دارا باشید اخذ قلیل بهتر از ترک کثیر است. حداقل دو صفت را داشته باش. یکی را داشته باش. اگر از این صفات همه را نمی‌توانی داشته باشی یک درصدی را داشته باش. خودت را تطبیق بده، تلاش کن بهتر ازا ین است که این صفات را نداشته باشی. این صفات چیست؟ حضرت در غالب یک مطلبی آن‌ها را بیان می‌کند، می‌فرماید: «کَانَ لِي»؛ منِ علی در گذشته یک برادری داشتم، «كَانَ‏ لِي‏ فِيمَا مَضَى‏ أَخٌ فِي اللَّهِ». –حالا این برادر چه کسی است؟ بعضی‌ها گفته‌اند این برادرِ آرمانی است؛ یعنی امیرالمؤمنین به صورت کلی دارد یک چنین شخصیتی را می‌فرماید. بعضی از شارعین نهج البلاغه می‌گویند منظور اباذر غفاری است. بعضی‌ها گفته‌اند منظور عثمان بن مظعون است. نمی‌دانیم منظور آقا کیست ولی برای ما این مهم است که فرمود: شما این صفات را داشته باشید و در آن‌ها مسابقه بدهید که به آن‌ها برسید. –فرمود: یک برادری داشتم که این صفات را داشت. حال این صفات چیست؟

ویژگی‌های افراد جامعه‌ی آرمانی امیرالمؤمنین علیه السلام

1. دنیا در نظرشان کوچک

«صِغَرَ الدُّنْيَا فِي عَيْنِه»؛ دنیا پیش او کوچک بود. تمام گرفتاری‌ها و درگیری‌های تاریخی منشأ آن حبّ دنیاست. امام صادق فرمود: «حُبُ‏ الدُّنْيَا رَأْسُ‏ كُلِّ خَطِيئَة» (وسائل الشیعه، ج 16، ص 9؛ مستدرک، ج 12، ص 38؛ بحارالانوار، ج 70، ص 90)، منشأ آن دنیاپرستی است.و چرا جنگ جمل علَم شد؟ چرا صفین علَم شد؟ چرا کربلا علم شد؟ چرا سقیفه در مقابل غدیر علم شد؟ شما فکر می‌کنید که این‌ها فضائل اهل بیت را نمی‌دانستند؟! شما فکر می‌کنید که عمر سعد امام حسین را نمی‌شناخت؟! شما فکر کردید که معاویه خودش گفت: علی فضائلی دارد که اگر یکی از آن‌ها در آل بنی امیه بود برای ما بس بود، آیا او امیرالمؤمنین را نمی‌شناخت؟! وقتی طلحه و زبیر به بصره حمله کردند و بیت‌المال مسلمان‌ها را به تصرف خودشان درآوردند و آن‌ها را ضرب و شتم کردند، شما فکر می‌کنید آن‌ها چه کسانی بودند؟! این‌ها اصحاب پیغمبرند! این‌ها کنار پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم شمشیر زدند و با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودند.

داستان

سخاوت علی علیه السلام

ابن ابی الحدید از أبوالاسود دوئِلی چنین نقل کرده است که فرمود: مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی به بصره حمله کرد و آن را آزاد کرد، بعد از این که بیت المال را تقسیم کرد، در محل بیت المال ایستاد و دو رکعت نماز خواند، بعد رو به آسمان کرد و گفت: خدایا شاهد باش علی چیزی از این مال برای خودش نیندوخت. ای نماز، ای امانت، تو شهادت بده. همین طور که مشغول بود یک سهم برای خودش برداشت. در همین حین کسی آمد و گفت: آقا جان، من دلم می‌خواست در این جنگ شرکت کنم ولی نشد، نیتم با شما بود، انگیزه‌ام با شما بود، اگر می‌رسیدم کمک می‌کردم، اگر می‌رسیدم یاری می‌کردم. حضرت فرمود: تو و همه‌ی کسانی که در صُلب تو هستند و در آینده می‌آیند اگر نیت آن‌ها این باشد که اگر بودند علی را یاری می‌کردند در ثواب ما شریک هستند. بیا این سهم هم مال تو. امام حسن علیه السلام می‌گوید: پدرم با دست خالی به خانه آمد. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 249). معلوم است این حاکم می‌تواند جامعه را خوب اداره کند: «يَا دُنْيَا غُرِّي‏ غَيْرِي» (وسائل الشیعه، ج 1، ص 109؛ بحارالانوار، ج 34، ص 351؛ الغارات، ج 1، ص 54). می‌فرماید: ای دنیا! برو غیر از علی را فریب بده که علی فریب مال دنیا را نمی‌خورد.

علی علیه السلام و بیت المال

قنبر می‌گوید: روزی کیسه‌ی پولی به خانه‌ی آقا بردم، پیش خود گفتم آقام رئیس حکومت است، حقوقی دارد باید زندگی‌اش بچرخد. حضرت به خانه آمد همین که نگاهش افتاد، اشک در چشمانش حلقه زد، فرمود: قنبر، یک انبان آتش در خانه‌ی علی می‌انداختی بهتر از این انبان پول بود، این را بردار و برو، علی با این دنیا و با این پول‌ها کاری ندارد. (هزار و یک حکایت اخلاقی، ص 493).

قنبر فدایی ولایت

وقتی قنبر را پیش حجّاج بن یوسف ثقفی، آن عنصر خبیث آوردند – قنبر فدایی علی است، آقا و مولایش امیرالمؤمنین است- گفت: می‌شود کمی از آقایت برایم تعریف کنی؟ گفت: مولایم وقتی وضو می‌گرفت مثل باران اشک می‌ریخت، موقع وضو گرفتن آیه‌ی 44 سوره‌ی انعام را می‌خواند: «فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ- فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَيْ‏ءٍ». حجاج گفت: حتماً آقایت این آیه را بر ما بنی امیه تطبیق می‌کرد؟ گفت: دقیقاً همین طور است. معنای آیه این است « فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ»؛ آن‌هایی که خدا و دین و نعمت‌ها را فراموش می‌کنند، «فَتَحْنا عَلَيْهِمْ» ما هم به آن‌ها همه چیز می‌دهیم؛ دنیا می‌دهیم، حکومت می‌دهیم، امکانات می‌دهیم، اما یک مرتبه آن‌ها را می‌گیریم؛ «أَخَذْناهُمْ‏ بَغْتَةً»، یک مرتبه فرعون را در رود نیل، قارون را در میان زمین فرو می‌بریم. حجاج گفت: قنبر، ساکت باش، بیش از این طاقت شنیدن ندارم، فقط به من بگو ببینم آیا حاضری دست از علی برداری و برائت از علی بجویی؟ من فقط با برائت از علی جانت را نجات می‌دهم و الاّ می‌گویم سر از بدنت جدا کنند. قنبر گفت: حجّاج تو یک نفر بهتر از علی به من معرفی کن که من بروم دامنش را بگیرم! تو یک نفر بهتر از علی پیش پای من بگذار. او گفت: نمی‌دانم. گفت: پس بگو تو را چگونه بکشم؟ گفت: هر گونه که می‌خواهی خدا روز قیامت تو را محاکمه کند. (شاگردان مکتب ائمه، ج 3، ص 140). من که آرزویم شهادت است. من پیر مردم و عمری بر من گذشته است. کمیل هم همین حرف را زد، دیگران هم همین حرف را زدند.

«صِغَرُ الدُّنْیَا فِي عَیْنِهِ»، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دنیا پرستی ویژگی‌ای است که جوامع را ساقط می‌کند. شما امروز ببینید اسرائیلی‌ها با این مردم فلسطین، با بچه‌ها و کودکان چه می‌کنند؟! عاطفه رفته است! احساسات رفته است! چگونه دارند مردم را به خاک و خون می‌کشند! همه‌ی آن‌ها به خاطر دنیاست. امام رضوان الله تعالی علیه فرمود: همه‌ی انبیا اگر یک جا جمع شوند، با هم اختلاف ندارند. معلوم است چون حرف دنیایی نمی‌زنند، برای خدا حرف می‌زنند. اگر اختلاف بین دو نفر است، اگر اختلاف بین همسایه‌ها است، اگر اختلافی در فامیل است، منشأ این‌ها به یک شکلی به خبث باطن برمی‌گردد، و خُبث باطن هم به حب دنیا برمی‌گردد، و منشأ این‌ها به صفات رذیله و گناه برمی‌گردد. دل بی‌کینه اختلاف ندارد، دل بی کینه جدایی ندارد، دلی که سوار دنیاست امیر دنیاست. من نمی‌گویم دنیا را نداشته باشید، خیر، زهد دنیانداری نیست، دنیامداری است. زهد بی‌چیزی نیست، زهد سوار دنیا بودن است، امیر دنیا بودن است. اگر کسی زهد داشته باشد این و آن را تخریب نمی‌کند، آبرو نمی‌ریزد، حلال و حرام را مخلوط نمی‌کند. اگر این گونه باشد این سیاست مدار دوار می‌آورد. این سیاست مدار محسوب می‌شود، فرمود: برادری داشتم که دنیا در چشمش کوچک بود. امیرالمؤمنین یک چنین جامعه‌ای می‌خواهد.

1. دوری از هوی و هوس

دوم: «وَ كَانَ‏ خَارِجاً مِنْ‏ سُلْطَانِ‏ بَطْنِهِ‏». عجب کلامی است! چه قدر این حکمت 289 بلند است! فرمود دومین صفت برادر من، این که در بند هوا و هوس نبود، اگر کسی تمام همّ و غمش شکم بود، عزتش را زیر پا می‌گذارد و به هر کسی رو می‌اندازد. اگر کسی اهل شکم بود، دنبال عصیان و معصیت می‌رود.

داستان

علی علیه السلام و رسیدگی به فقراء

آقا امام مجتبی می‌گوید که پدرم مدتی بود هوس کرده بود جگر گوسفندی را کباب کند و میل نماید. بالاخره شرایط فراهم شد جگری را تهیه و برای آقا کباب کردیم، همین که آماده شد چند فقیر آمدند – در جامعه‌ی مدینه هم مانند جامعه‌ی کوفه فقرا زیاد بودند. حالا بحمدالله خیلی جوامع بهتر شده‌اند، امروزه اگر خیلی‌ها فقر دارند فقرشان به نان شب نیست، به نیازهای بالاتر است. سابق گاهی افراد نان نداشتند، گاهی دو روز در خانه‌ی حضرت زهرا علیها السلام نان نبود، بچه‌ها گرسنه می‌خوابیدند. گاهی در شعب ابی طالب از گرسنگی سنگ به شکم می‌بستند. گاهی اصحاب صفّه از گرسنگی رنگ و رخسارشان زرد می‌شد؛ این فقر جامعه‌ی آن زمان بود. –آن‌ها گفتند: آقا جگر کباب کردید؟ فرمود: بفرمایید و همه را در اختیار آن‌ها قرار داد. (سفینة البحار، ج 2، ماده «کبد» به نقل از هزار و یک حکایت تاریخی، ج 2، ص 200). بعد فرمود: امیرالمؤمنین از سلطان بطن خارج است. گاهی دست به شکم مبارکش می‌گذاشت و می‌فرمود: «ویلٌ ویلٌ لمَن أدخَلّ فی بطنِهِ ناراً»؛ وای، وای بر کسی که در این شکم آتش وارد کند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَن کانَ هِمَّتُهُ ما یَدْخُلُ بَطْنَه»؛ هر که همه‌ی دردش و همه‌ی غصه‌اش این شکم باشد، «کانَ قیمَتُهُ ما یَخْرُجُ مِنْ بَطْنِهِ» (جامعه الاخیار، ص 179)؛ ارزشش به اندازه‌ی فضولات شکم است.

رفیق آگاه

ابوسعید ابوالخیر با دوستانش از کنار چاه فاضلابی رد می‌شد، دید همه‌ی آن‌ها بینی‌هایشان را گرفتند و گفتند: اَه، چه بوی بدی می‌آيد! گفت: این‌ها همان چیزهایی است که برای آن‌ها خودتان را به این طرف و آن طرف می‌زدید. این‌ها یک روزی معطر بودند، خودتان هم روزی این‌ گونه می‌شوید. الان خودت عطر می‌زنی، لباس تمیز می‌پوشی، اما رزوی فرزندت حاضر نیست یک شب جنازه‌ات را نگه دارد! چرا گاهی در بعضی خانواده‌ها، مسابقات ثروت، مسابقات معصیت است. جوانان عزیز، چرا نسبت به نماز بی‌توجه هستید؟ چرا نسبت به حجاب بی توجه هستید؟ خواهر گرامی، دنیا می‌گذرد میلیون‌ها نفر آمدند و رفتند؛ بی حجابش رفت با حجابش هم رفت. رباخورش رفت، متدینش همه رفت. نه امیرالمؤمنین امروز در جامعه هست و نه خبیث‌هایی مثل ابن ملجم. نه امام حسین امروز در جامعه است و نه ابن زیاد. نه ابوذر در جامعه است و نه ابوسفیان. اما در آن عالم یعنی عالم برزخ و قبر، بین اباذر و اباسفیان تفاوت‌ها است. آیا شما فکر می‌کنید یکسان است؟ «أَ فَمَنْ‏ كانَ‏ مُؤْمِناً كَمَنْ كانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ‏» (سجده: 18). نه، بین بی‌حجاب و با‌ حجاب تفاوت است، بین عالم و جاهل تفاوت است؛ «هَلْ‏ يَسْتَوِي‏ الَّذِينَ‏ يَعْلَمُونَ‏ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُون‏» (زمر: 9). بین نور و ظلمت تفاوت است، نور از ظلمت جداست؛ بی‌نمازی، ربا، بد حجابی و فحاشی ظلمت است. نماز، ذکر و تقوا نور است. نور و ظلمت یکی نیست. شب و روز یکی نیست. عالم و جاهل یکی نیست. خبیث و طیّب یکی نیست. مؤمن و فاسق یکی نیست.

سفره‌ی ماه رمضان را دارند جمع می‌کنند، هفته‌ی دیگرا ین موقع نزدیک عید فطر است، سعی کن برای آن یازده ماه از این سراشیبی استفاده کنی، ماشین وجودت را روشن کن باطری وجودت را شارژ کن، با خدا رفیق و دوست شو. هر که با خداست پادشاه است، هر که با خداست برنده است، هر که با شیطان است بازنده است. شیطان رهایت می‌کند، آیا او روز قیامت می‌ایستد حرفت را گوش می‌دهد؟! یا جرم تو را می‌پذیرد؟! می‌گوید با من حرف نزنید من اصلاً گوش نمی‌دهم. «قُوا أنْفُسَکُم» (تحریم: 6)؛ خودت می‌دانی با خودت! چرا دنبال کسی می‌دویم که قرآن می‌گوید جوابت را نمی‌دهد؟! روز قیامت به حرفت گوش نمی‌دهد. بنابراین با نماز به زندگیمان نورانیت بدهیم. با قرآن به زندگیمان نورانیت بدهیم. با ارتباط با اهل بیت، با دوری از دروغ و کلک و معصیت، با رسیدگی به یکدیگر به زندگیمان نورانیت بدهیم.

هدیه‌ای رشوه نما

اشعث بن قیس، مقداری حلوای زعفرانی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آورد، همین که آقا فهمید رشوه است، و یک کار اداری دارد، -عزیزان، لقمه‌ی حرام به خانه‌هایتان نبرید. نگذارید رشوه در ادارات بیاید. نگذارید در جامعه لقمه‌ی حرام راه پیدا کند. این بچه فردا منحرف می‌شود، این بچه فردا قابل کنترل نیست. این زندگی از هم می‌باشد و قابل اداره نیست. – حضرت نخورده احساس تلخی می‌کند. (مستدرک، ج 7، ص 120؛ بحارالانوار، ج 41، ص 162؛ نهج البلاغه، خطبه 224). اگر ذائقه سالم باشد از نگاه به نامحرم، از گوش دادن موسیقی احساس افسردگی می‌کند. بله، اگر ذائقه‌ی کسی خراب شد آن بحث دیگری است. خیلی‌ها هستند که ذائقه‌های مادی آن ها خراب است. ذائقه‌های مادی آن‌ها به هم ریخته، غذای شیرین را احساس نمی‌کند، غذای ترش را احساس نمی‌کند،‌ بوی غذا را استشمام نمی‌کند. ذائقه‌تان را سالم کنید! «الهی أَذِقْنِی حَلاوَةَ عبادَتک»، ذائقه‌ی سالم نماز برایش شیرین است، خسته کننده نیست. اما ذائقه‌ی مریض «إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى» (نساء: 142). هر وقت به او می‌گویند سراغ نماز برو با کسالت می‌رود، نماز برایش سنگین است. پیغمبر گرامی اسلام هنگامی که به نماز می‌ایستاد، می‌فرمود: راحت شدم. بعضی‌ها وقتی نماز می‌خوانند، می‌گویند راحت شدیم.

خدایا! به عظمت آن قلب پر معرفتی که از ضربان ایستاد، خدایا! به عظمت آن چشم با عظمت و چشم خائف و گریانی که از پلک زدن ایستاد، خدایا! به عظمت آن دستی که روی سر یتیم کشیده می‌شد و این دست از تحرک ایستاد، تو را قسم می‌دهیم بر ایمان ما، بر تقوای ما، بر عبادت ما، بر اخلاص ما بیفزای. خدایا! روز به روز ما را با مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام آشناتر بگردان.

گریز و روضه

لحظات آخر عمر مبارک امیرالمؤمنین بود همه بچه های فاطمه دور بسترش جمع بودند گاهی مولا از حال می رفت ، گاهی به هوش می آمد .

فرمود : عباسم را بگویید بیاید کنار بسترم ، اباالفضل آمد ، عباس را بغل کرد ، چشم های عباسش را بوسید سفارش حسین را به عباس کرد ، دستهای حسین را در دستهای عباس گذاشت ، عباسم مبادا حسین را تنها بگذاری ، پسرم هنگامی که روز عاشورا شد وارد شریعه شدی مبادا آب بیاشامی و برادرت تشنه باشد .

آری اینجا علی سفارش حسین را به عباس کرد ، آن شبی که فاطمه از دنیا می رفت

سفارش حسین را به علی کرد .

الا لعنة الله علی القوم الظالمین ...